

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به طنز  
ثبت است در جریده عالم جمال ما

## نامه‌های عاشقانه!

### محمد رضا پوریان

در یکی از سایت‌های الکترونیکی، نامه‌های عاشقانه فروغ فرخ زاد به پرویز شاپور، در سه بخش (پیش از پیوند و زندگی مشترک و نیز بعد از جدایی) بچاپ رسیده است. جالب اینکه بعضی از نامه‌ها، در قسمت " پس از جدایی" عاشقانه تر از دو بخش دیگر، به نظر می رسد!

امروز با خودم فکر کردم چقدر زیباست آدم نامه‌های عاشقانه‌ی تمام دوران عمرش را جمع آوری کند تا بعد از حادثه بزرگ (!) که در یکی از روزهای هفته اتفاق خواهد افتاد، دوستان و یا دشمنان آنها را بچاپ برسانند! از آنجائیکه بنده تا بحال در این مورد بخصوص، غفلت کرده‌ام و نامه‌های عاشقانه‌ی دوستان و هواداران (!) را، جمع آوری نکرده‌ام، بنابراین در همین جا، از تمام کسانی که در گذشته برای بنده نامه‌های عاشقانه نوشته و یا فرستاده‌اند، خواهشمندست زحمت کشیده کپی آن نامه‌ها را، در اسرع وقت برایم بفرستند تا آنها را در آرشیو خود نگهداشته و سر فرصت (بعد از فوت اینجانب) به نام نویسنده و یا به اسم مستعار، منتشر شود! بدیهی ست پیشاپیش، از شما عزیزان سابق و حال، بخاطر این همکاری قدردانی می‌کنم!

\* \* \* \*

### جشن عروسی!

دیروز به جشن عروسی دعوت داشتم. عروس خانم، چهار ماه پیش، از ایران آمده بود. مسوول برگزاری جشن، مرا دعوت کرده بود و از من خواسته بود که دوستی را به همراه بیاورم. از آنجائیکه این روزها، تشخیص دوست از دشمن برایم مقدور نیست، داش غلام را با خود بردم. البته پیشتر به داش غلام گفته بودم که دست از پا خطا نکند! به هر صورت، خیلی خوش گذشت، چون تعداد میهمانان زیاد بود، بنابراین جای شما هم چندان خالی نبود! به محض رسیدن به تالار جشن، داش غلام رو به من کرد . گفت: بین خودمان باشد به من حقه زدی‌ها!

پرسیدم : چرا این حرف را می‌زنی؟

گفت : جشن عزا داری را بنام جشن عروسی به ما قالب کردی!

پرسیدم : چرا؟!!

گفت : بخاطر اینکه همه‌ی میهمان‌ها، لباس عزا ( سیاه) پوشیده‌اند!

گفتم : ترا بخدا شروع نکن. اول اینکه این یک جشن عروسی ست و دوم اینکه برای تو چه فرقی می‌کند، غذا می‌خوری و آواز هم گوش می‌دهی، بعدش هم ترا می‌رسانم خانه!

داش غلام گفت: موضوع غذا و رساندن به خانه نیست. اگر در منزل خودم می‌ماندم، غذا می‌خوردم، آهنگ‌های دلخواه خودم را گوش می‌دادم و تو هم احتیاج نبود مرا به خانه‌ام برسانی! او همین را گفت و مثل بچه آدم ، بغل دستم نشست. بعد از صرف غذا، متوجه شدم غلام سر جای خودش نیست. اول فکر کردم به دستشویی رفته. وقتی درست به دور و برم نگاه کردم، متوجه شدم که او بطرف شاه داماد راه افتاده است. پشت سرش رفتم، ولی دیر شده بود. داشت به آقا داماد می‌گفت: بابا دست خوش! تبریک می‌گویم! تو چهار ماه ست که عروس خانم به این زیبایی را از ایران آورده یی و حالا به فکر ازدواج افتادی! من نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم ولی **وقتی هم سن و سال تو بودم از دیوار راست بالا می‌رفتم!** من دوبار در ایران ازدواج کردم و در هر دوبار هم، اول داماد شدم و بعد عروسی کردم. من عیب می‌دانم از خودم زیاد تعریف کنم ولی جوانان هم، جوانان قدیم! در ضمن می‌خواستم بدانم چرا می‌خواهید ازدواج کنید?!

شاه داماد که نه داش غلام را می‌شناخت و نه با طرز فکرش آشنا بود، از حرف‌های او تعجب کرده بود. رو به داش غلام کردم و گفتم: داری راجع به چه چیز حرف می‌زنی؟! داش غلام رو به من و داماد کرد و گفت : یک پرسش خصوصی از داماد داشتم و در ضمن می‌خواستم به آقا داماد، تبریک بگویم!

\* \* \* \*

### جایزه!

به گزارش رادیو آلمان، کمیته‌یی بنام ، « پرسته کلوب» در کشور آلمان، يك هدیه ویژه معادل 15 هزار یورو، به همراه يك انگشتر ویژه ، در زمینه حقوق بشر، به **خانم شیرین عبادی** اختصاص داد. می‌دانیم چندی پیش، جایزه صلح نوبل ( يك میلیارد تومان) هم به ایشان تعلق گرفته بود!

### نتیجه اخلاقی :

- 1 - آخرش، ما معنی حقوق بشر را نفهمیدیم که نفهمیدیم!
- 2 - خدا وقتی به یکی شانش می‌دهد، پول ، ثروت و مقام، خود به خود، سر می‌رسند!
- 3 - به دوستی خدمت کرده بودم، آمد به منزل بنده، به پسرم جایزه داد و رفت! بنابراین امکان دارد آلمانی‌ها می‌خواستند این جایزه را به خو ما بدهند، رویشان نشد و به هموطن ما دادند!

\* \* \* \*

### سارق با وجدان!

روزنامه کیهان، چاپ ایران نوشت: "هفته گذشته 2 رأس بز و گوسفند لاغر يك شهروند دهلرانی شبانه از منزلش به سرقت برده شد. سارق، بز و گوسفند دزدی را، برای فروش روانه بازار کرد ولی به علت لاغر بودن بیش از حد، خریداری برای آنها پیدا نشد. سارق، چند روزی جو و علف زیادی به **حيوان‌ها** داد تا شاید چاق شوند ولی کارگر نیفتاد، تا اینکه از

نگهداری بز و گوسفند خسته شد و در تماس تلفنی با همسایه مال باخته از وی خواست به صاحب بز و گوسفند اطلاع دهد که احشام وی در فلان کوچه ست و بیاید آنها را ببرد! در ضمن به او بگوید سارق حیواناتش، علاوه بر اینکه منفعت نکرد بلکه هزینه زیادی بابت نگهداری و خرید، جو و علف بز و گوسفند او در این چند شبانه روز پرداخت کرده است!"

نتیجه اخلاقی :

1 - در بین سارق‌ها، آدم‌های خوب و با وجدان هم پیدا می‌شوند!

2 - وقتی شانس به سارقی پشت کند، بهتر از این نمی‌شود!

3 - بعضی وقت‌ها، دزدها هم، ضرر می‌کنند!

قابل توجه سارق‌ها:

از دزدی حیوانات لاغر خود داری کنی که ضرر مالی روی شاخشان ست!  
به هنگام دزدی، شماره تلفن همراه همسایه مال باخته، فراموش تان نشود!  
بهترست نخست برای هر کالاهایی که قرار ست بدزدید، مشتری پیدا کنید تا خدای ناکرده دچار ضرر و پشیمانی نشوید!

\* \* \* \*

### کار را باید به کاردان " لایق " سپرد!

در خبرها آمده بود که پزشک 37 ساله بی بنام اردشیر، با همراه داشتن سه اسلحه به بانک کشاورزی در خیابان میرداماد تهران که دستبرد زده بود، بازداشت و به جرم خود اقرار کرد. خدا کند تمام خطا کارها، به جرم خود اعتراف کنند!

توضیح بیشتر در مورد این دستبرد!

1- آقای دکتر اردشیر، به دو دستبرد دیگر، در سال‌های 81 و 82 به بانک‌های کشاورزی هم، اعتراف کرد!

2- اردشیر با اقرار خود، مشکل پلیس، در مورد دستبردهای سال‌های 81 و 82 بانک‌های کشاورزی را حل کرد!

3- او فقط در مورد دستبرد به بانک‌های کشاورزی تخصص داشت!

4- دکتر به بازپرس گفت: " من نمی‌خواستم پول‌های مردم را بدزدم، فقط پول‌های بانک را می‌خواستم!"

5- او باز هم گفت: در دو مورد پیش، دست تنها، دزدی کردم ولی این بار یکی از همکاران خودم را از همدان با خود به همراه آوردم، زیرا او هم به پول احتیاج داشت!

6- او در همدان کار پزشکی و در بانک‌های کشاورزی تهران، دزدی می‌کرد!

7- اردشیر گفت: مسلسل و کلت‌های خودم را وقتی برای زیارت به عراق رفته بودم، خریداری کرده بودم!

8- وی به کارآگاه جنایی گفت: من همیشه در دستبردهای خود، هوایی شلیک می‌کردم تا کسی مجروح نشود!

9- او گفت: در سرقت‌های اول، دوم و سوم از بانک‌های کشاورزی، بترتیب 34، 18 و 50 میلیون تومان گیرم آمده است!

نتیجه اخلاقی :

1- کار را باید به کاردان " لایق " سپرد!

2- بهترست هر کسی در تخصص خودش، کار کند!

3- دزدان متواری می‌توانند برای کمک به دستگاه قضایی کشور، خودشان را به پلیس معرفی کنند و کارآگاهان محترم را از سرگردانی نجات بدهند که کلی ثواب (!)، مسکن خالی و غذای مجانی در انتظارشان ست!

4- کسانی که از شهرستان به نیت دزدی، به تهران بزرگ می‌آیند، بهترست "همکار" قابل اعتماد خود را، با خودشان به همراه داشته باشند تا در مورد پیدا کردن شخص مورد اعتماد در تهران، با مانع برخورد نکنند!

5 - بی‌زحمت کسانی که به نیت زیارت، به عراق می‌روند، سوغات‌های غیرمجاز(مثل کلت و مسلسل) برای خود و دیگران نیاورند!

6 - مردم باید دزدی را به دزدهای با سابقه بسپارند که در آن کار، استخوان خرد کرده‌اند و راه و چاه را هم بلد هستند! اگر مردم به این نکته توجه داشته باشند، آب از آب تکان نمی‌خورد و کسی هم زندانی نمی‌شود!! اگر غیر از این بود، همه می‌خواهند دزد شوند! زیرا همه دوست دارند در عرض چند دقیقه‌ی ناقابل، 50 میلیون گیرشان بیاید، مگر نه؟!

\* \* \*

### قفل و کلید!

انسانها، مثل قفل و کلید هستند. همیشه این امکان وجود دارد که قفل و کلید، هر دو، سالم و بی عیب باشند ولی به هم نخورند! بطور کلی هر کلیدی، هر قفلی را، باز و بسته نمی‌کند. البته امکان دارد یک قفل توی کلید برود ولی باز کردن آن بحث دیگری ست که در حال حاضر حوصله پرداختن به این مقوله را نداریم!

نتیجه اخلاقی :

1 - کلید خودتان را در جای امن و خشک نگهداری کنید، تا هم زنگ نزنند و هم اینکه کسی و یا ناکسی، براحتی به آن، دسترسی پیدا نکند!

2 - متخصصین قفل و کلید توصیه می‌کنند که همیشه یک یا دو کلید اضافی داشته باشید و آنها را قایم کنید! و راجع به موضوع، با دوستان خود هم صحبت نکنید. زیرا خردمندان ثابت کرده‌اند که خطرناکترین دشمن ما، روزی از جمله‌ی بهترین دوستان ما بودند!

3 - البته شنیده‌ایم که بعضی از کلیدها، بیش از یک قفل را باز می‌کنند! گناهِش به گردن کسانی ست که این حرف را می‌زنند!

4 - سعی کنید هر کلیدی را به هر قفلی نیندازید! زیرا امکان دارد بلایی بر سر کلید بیاید که علاج نداشته باشد!

5 - مواظب قفل و کلید خودتان باشید تا پشیمانی و پریشانی سراغ شما را نگیرند!

\* \* \* \*

### پوستر!

استکهلم به شهر پوسترها هم معروف ست. این پوسترها را می‌توان در مرکز شهر، در اتوبوس و قطارها هم مشاهده کرد. البته برخی از این پوسترها، گیج‌کننده و بعضی‌ها جالب هستند.

امروز در قطار زیر زمینی استکهلم، یک کمپانی که تخت خواب می‌فروشد، پوستری از یک تخت را که در آن، چند نوزاد در حال بازی هستند به نمایش گذاشته و زیر پوستر نوشته: این کودکان بر روی این گونه تخت خواب‌ها ساخته شده‌اند!

\* \* \* \*

### چرا به زندگی ادامه می‌دهید؟!

ما این پرسش را با چند تن از هموطنان مقیم سوئد در میان گذاشتیم و شنیدیم که:

- دارم از زندگی و از نعمت‌های آن (!) لذت می‌برم!
- هدف اینست که چیزی (!) از خود باقی بگذاریم!
- تاریخ رفتن ما، هنوز (OK) نشده است!
- هدف، پیدا کردن دوست و هم‌پاست!
- می‌خواهم یکبار دیگر عاشق شوم!
- هنوز " پیمانانه " پُر نشده است!
- مگر جای تو را تنگ کرده‌ام!
- او! مگر دست خودمه؟!
- بخاطر چشم هم چشمی!
- بخاطر فرزندان!
- نمی‌دانم!

\* \* \* \*

### دو کلمه حرف حساب!

هموطنی بیگانه از ما خواست تا مشکل حقوقی‌اش را، با یک اداره در کشور بیگانه حل کنیم. شما می‌دانید که حل کردن مشکل یک بیگانه با بیگانه دیگر، در کشور بیگانه، با اداره‌ی بیگانه آنهم با زبان بیگانه کار راحتی نیست! اگر حضوری بود آدم، با ایما و اشاره بهتر می‌توانست، منظور خود و دیگران را به کسی حالی کند! به هر روی، به اداره‌ی مزبور زنگ زدم و حدود 15 دقیقه‌ی زحمت کشیدم تا مشکل هموطن بیگانه را، با بیگانه دیگر، با زبان الکن (سوئدی)، در میان بگذارم. وقتی مشکل برطرف شد، خواستم از بیگانه تشکر کنم که بیگانه با زبان فارسی پرسید: شما ایرانی هستید؟! گفتم: برای تو، دو کلمه حرف حساب دارم، آن اینکه:

1- اگر تو ایرانی هستی، من هموطن تو نیستم!

2- بر پدر و مادر " مردم آزار " لعنت!

نتیجه اخلاقی: ما با بیگانه‌ها، مشکل آنچنانی نداریم ولی با همزبان‌ها و بیگانه‌های هموطن ما، چرا؟!!

\* \* \* \*

**خوب جا نیفتاده!**

دانش غلام زنگ و گفت: در بین سایت‌های ایرانی، چشمم به سایت جدید " صیغه دات کام " روشن شد. در معرفی این سایت آمده که صیغه در تمام کشورهای دنیا جا افتاده است! با خودم فکر کردم شاید این مقوله در کشور سوئد هم جا افتاده و ما بی‌خبر هستیم. روی این اصل، دیروز جریان صیغه را در مرکز شهر، با چند تن از نامحرمان دلچسب و به درد بخور، مطرح کردم و جواب مثبت و موافق نشنیدم که نشنیدم! دانش غلام از ما خواست که با احترام به اطلاع مسوولین محترم سایت پُر بینده " صیغه دات کام " برسانیم که جریان صیغه هنوز در کشور سوئد خوب جا نیفتاده است!

\* \* \* \*

**Pourian1@yahoo.com**

**Pourian1@hotmail.com**